

جلوه‌های اصولی روحیه استبدادستیزی در رمان تنگسیر

سید علی اکبر شریعتی^۱

محسن ولایتی^۲

چکیده

تاریخ ادبیات ما پر است از روایت‌هایی که افتخارات یا ننگ‌های حاکمان عادل یا جابر ایران زمین را به تصویر کلام درآورده‌اند. رمان‌های معاصر فارسی نیز از این خصیصه برخوردارند؛ به ویژه رمان تنگسیر، که در نوع یا ژانر رمان‌های تاریخی و دینی قرار می‌گیرد و بازتاب‌دهنده اسطوره‌های ملی و مذهبی نیز هست. روحیه استبدادستیزی در این رمان جلوه‌های گوناگونی یافته که در این مقاله به آن پرداخته شده است. این مقاله در یک مقدمه، شامل بیان مسأله، اهمیت و ضرورت تحقیق، پیشینه تحقیق، اهداف تحقیق، پرسش‌های تحقیق، روش تحقیق، کلیات و مبانی نظری تحقیق، جلوه‌های استبدادستیزی در تنگسیر، در پایان نتیجه‌گیری و پس از آن منابع و مأخذ آورده شده است.

کلیدواژه‌ها: رمان تاریخی و دینی، روحیه استبدادستیزی، تنگسیر.

^۱. عضو هیات علمی گروه زبان و ادبیات فارسی واحد سبزوار - دانشگاه آزاد اسلامی، سبزوار، ایران
shariatifar@iaus.ac.ir

^۲. عضو هیات علمی گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد سبزوار - دانشگاه آزاد اسلامی، سبزوار، ایران
M.velayati52@yahoo.com

مقدمه

استبداد یک اصطلاح سیاسی است که دارای دو مشخصه است: ۱- نبودن حدود قانونی برای قدرت دولت که آن هم دست یک نفر یا یک گروه خاص و مشخص است. ۲- وسعت دامنه قدرتی که از جانب آن یک نفر یا گروه خاص اعمال می‌شود. آنچه مسلم است، معیار دوم، در صورتی قابلیت اجرایی دارد که دستگاه اداری و سیاسی متمرکزی وجود داشته باشد. از این حیث کشور ما، جز در دوران باستان، که همانند دولت‌های آشور، بابل و مصر دارای حکومت متمرکز و مستبدانه بوده، هیچ‌گاه دارای یک دستگاه اداری متمرکزی نبوده است؛ یعنی حکومت‌های ایران ملوک‌الطوایفی بوده‌اند و مردم در سراسر کشور از یک نفر که در رأس یک حکومت استبدادی فرمانروایی می‌کرده، تبعیت و از یک فرمان و قانون یکسان پیروی نمی‌کرده‌اند.

در ایران، حکومت استبدادی به معنای سیاسی خاص آن، چنان که به طور مثال در اسپانیا، انگلستان و روسیه متداول بوده، برقرار نبوده است. بنابراین آنچه در کشور ما، تحت عنوان استبداد از آن یاد می‌شود، بیش‌تر ظلم و ستمی است که از جانب حکومت‌ها یا اقمار آنان به مردم روا داشته می‌شود.

پس استبدادستیزی در ادبیات فارسی، یعنی ظلم‌ستیزی و مبارزه با ستم و اقدام برای احقاق حقوق فردی و اجتماعی مردمی که به آنان ستم روا داشته شده است. نویسندۀ ایرانی، به خصوص در رمان‌های معاصر و به ویژه پس از انقلاب مشروطه، که مضامینی چون آزادی، عدالت‌خواهی، استبداد و... مطرح شد، استبدادستیزی در این معنا، جایگاه منحصربه‌فردی پیدا کرد.

رمان و شعر، وسیله‌ای شد تا شاعران و نویسندگان از آن به عنوان حربه‌ای در برابر استبداد و ظلم و ستم حاکمان و پیرامونیان آنان استفاده کنند. نگارنده نیز بر همین اساس رمان تنگسیر، را انتخاب کرده تا روحیۀ استبدادستیزی موجود در آن را کشف و به خوانندگان ارائه کند.

از آن‌جا که این رمان، از نوع رمان‌های اجتماعی محسوب می‌شود و نویسندۀ آن، سعی در آگاهی‌بخشی به مردم جامعه داشته‌است که آنان را به حق و حقوق خود آشنا کند تا به مطالبۀ آن بپردازد، پژوهشگر امیدوار است بتواند جهت‌گیری و واکنش نویسندۀ را در این رمان که از رمان‌های مطرح، پر خواننده و با کیفیت ادبی بالا هست - نشان دهد و نقش فعالانۀ آن را در زمینه رسالت اجتماعی آنان تبیین و تشریح کند.

این مقاله، ابتدا، کلیات تحقیق شامل: بیان مسأله، اهمّیت و ضرورت تحقیق، اهداف و پرسش‌های و مبانی نظری تحقیق، روحیّه استبدادستیزی در رمان تنگسیر صادق چوبک بازنموده می‌شود، تجزیه و تحلیل می‌شود و در پایان، نتیجه‌گیری و پس از آن منابع و مآخذ می‌آید.

بیان مسأله

ادبیّات بازتاب روزگار خود و نویسنده آینه‌دار زمان خویش است. نفوذ رمان، در دوره معاصر و در میان اقشار مختلف جامعه، بیش از دیگر مباحث و انواع ادبی بوده و به نظر می‌رسد که جوانان این آب و خاک با چهره راستین و ستیهنده شعر و ادب کهن آشنا بوده‌اند و به موازات تحولات انقلابی کشور، با تأسی از پیشینیان و آثار آنان، تصویر واقعی حیات اجتماعی را فرهنگی، بارور و پویا برای آیندگان خود بیش‌تر در قالب رمان و داستان به یادگار می‌گذارند. هر چند واژه‌های «عدل» و «ظلم» در فرهنگ‌های گوناگون و زمان‌ها و مکان‌های مختلف با بار معنایی متفاوت به کار برده شده است، لیکن امروزه شاید بتوان دست کم، عمل به قوانین موجود را «عدل» و تن زدن از آن و عمل نکردن به آن را «ظلم» دانست.

نظر به این که پرداختن به بحث استبداد و استبدادستیزی، در ادبیّات با واکنش نسبت به ظلم‌ستیزی نشان داده شده و ظلم و ستم، همواره امری مخالف فطرت انسانی بوده است که انسان‌ها آن را هیچ‌گاه برنتابیده‌اند، در این میان نویسندگان به عنوان حسّاس‌ترین افراد جامعه، در کنار شاعران، در داستان‌های خود از همان دوران قدیم به این موضوع پرداخته‌اند. هر چند یکی از بن‌مایه‌های متون کلاسیک، بحث استبداد و استبدادستیزی بوده است؛ اما با توجّه به این که موضوع بحث این پژوهش، روحیّه استبدادستیزی در رمان تنگسیر، می‌باشد و ادبیّات معاصر، همواره نسبت به جامعه خود حسّاسیت ویژه‌ای داشته و صداقت و شمول و گستردگی بیش‌تری نسبت به اوضاع و احوال اجتماعی - سیاسی دوران خود نشان داده است، این مضمون در رمان‌های معاصر بیش‌تر از آثار کلاسیک می‌باشد و می‌توان به جرأت گفت که یکی از مشخصه‌های رمان‌های جدید فارسی، توجّه صریح و آگاهانه آن به مسایل اجتماعی - سیاسی و استبدادستیزی است که با شکل‌گیری جنبش مشروطه و ارتباط گسترده آن با دیگر کشورها و به تبع آن، آگاهی از حقوق فردی و اجتماعی مردم و نیز با پرداختن به مضامینی چون آزادی، عدالت، استبداد و... به شکل گسترده، خونی تازه در رگ‌های ادبیّات ایران دوانیده است.

رمان همانند شعر، حربه خلق برای استبدادستیزی می باشد که در راه مبارزه با ستمگران و خودکامگان، از آن بهره می گیرند. در شعر و رمان های معاصر، این مقوله از رونق بیش تری برخوردار است و بیش تر نویسندگان این دوره، آن را چون سلاحی آتشین در خدمت آرمان های مردم جامعه خویش به کار گرفته اند.

از این میان می توان به رمان تنگسیر، اشاره کرد که نویسنده آن از تحولات اجتماعی و ظلم ستیزانه سخن گفته است. پژوهش حاضر نیز مسأله استبداد و استبدادستیزی را در این رمان، مورد بررسی قرار می دهد تا روحیه استبدادستیزی و میزان تعهد و کیفیت رسالت اجتماعی نویسنده را در آگاهی بخشی به جامعه، روشن و آشکار کند.

اهمیت و ضرورت تحقیق

استبدادستیزی و روحیه ظلم ستیزی و مبارزه با مستبدان، از مباحثی است که در زیرمجموعه محتوای اثر قرار می گیرد. لذا پرداختن به آن در راستای شناسایی روحیه استبدادستیزی و کنار هم قرار دادن آثاری که در یک نوع ادبی - در این پژوهش رمان - خلق شده اند، از اهمیت ویژه ای برخوردار می شود و تجزیه و تحلیل آن در رمان هایی که این بن مایه را در خود جای داده اند، به ویژه رمان های تنگسیر، که این موضوع را پر رنگ تر و پر مایه تر، می نمایند، ضروری می کند.

پیشینه تحقیق

پژوهش های بسیاری درخصوص رمان های فارسی معاصر صورت گرفته، اما درباره بررسی روحیه استبداد و استبدادستیزی در رمان تنگسیر، تا جایی که پژوهشگر آگاهی و اشراف دارد، تحقیقی اختصاصی صورت نپذیرفته و اگر هم به شکلی گذرا به آن پرداخته شده؛ فقط دو مقاله «کالبدشکافی رمان فارسی (از سووشون تا کلیدر و مدار صفر درجه)» از عبدالعلی دستغیب که در مجله گزارش، شماره ۷۲ در بهمن ماه ۱۳۷۵ به چاپ رسیده و «وضعیت رمان فارسی» که آن هم از همان نویسنده است و در شماره ۴۶ مجله ادبیات داستانی منتشر گردیده، در این باره به صورت اجمالی به این مقوله پرداخته است.

کتاب صد سال داستان نویسی ایران از حسن میرعابدینی نیز جزء سوابق مربوط به این تحقیق به شمار می آید. نگارنده، در این پژوهش کوشیده تا پژوهشی اختصاصی و مبسوط تر و کامل تر از آنچه هست، ارائه کند.

اهداف تحقیق

- ۱- تعیین و تبیین شیوه های جهت گیری و واکنش نویسنده در برابر ظلم ستمگران.

۲- مشخص کردن فعالانه یا منفعلانه بودن واکنش نویسنده در برابر ظلم.

۳- تعیین کیفیت نقش و رسالت اجتماعی نویسنده در آگاهی بخشی به جامعه.

پرسش های تحقیق

۱- نویسنده در برابر ظلم ستمگران با چه شیوه هایی به جهت گیری و واکنش می پردازد؟

۲- آیا به شیوه فعالانه یا منفعلانه بوده است؟

۳- نقش و میزان تعهد و رسالت اجتماعی نویسنده، در آگاهی بخشی به جامعه چگونه بوده است؟

روش تحقیق

اطلاعات به صورت مراجعه به منابع و مآخذ و یادداشت برداری به شیوه کتابخانه ای انجام گرفته است. به این صورت که ابتدا داستان مطالعه شده و پس از تجزیه و تحلیل و بررسی با دریافت های درون متنی با استفاده از روش های تشریحی و تحلیلی مدون شده است.

استبداد در اصطلاح

استبداد، واژه ای است سیاسی که در بین ملل و اقوام مختلف اگر چه در کلیات با هم مشابهت دارند؛ اما با توجه به نحوه مشی و سلوک سیاسی هر جا و در زمان های مختلف شاید فرق هایی با یکدیگر داشته باشند که در این پژوهش، بر آنیم تا این تشابهات و فرق ها را نشان دهیم. داریوش آشوری اصطلاح استبداد را این گونه تشریح می کند: «مراد از آن بنیاد سیاسی ای است که دارای این مشخصات باشد:

الف) نبودن حدود سنتی یا قانونی برای قدرت دولت.

ب) وسعت دامنه قدرتی که عملاً به کار برده می شود. معیار دوم مستلزم آن است که دستگاه اداری متمرکزی وجود داشته باشد» (فرهنگ سیاسی، ذیل اصطلاح استبداد).

تعریف های دیگری نیز از استبداد ارائه گردیده است؛ مثلاً «استبداد را ساده ترین شکل حکومت نیز تعریف کرده اند؛ یعنی سلطه اراده یک شخص که به شکلی شیطانی حکومت می کند که در نهایت، حاصلی جز هرج و مرج نخواهد داشت. در حاکمیت خودکامه، یک شخص به تعبیر یونانی اش، مستبد، یعنی ارباب یا فرمانروایی غیر دموکراتیک بود؛ مثلاً به امپراتور بیزانس، مستبد می گفتند و این عنوان به حاکمان مسیحی در ایالات امپراتوری ترک (عثمانی) انتقال یافت (فرهنگ اصطلاحات و مکتب های سیاسی، ذیل اصطلاح استبداد).

استبداد و دیکتاتوری در ایران

جز ایران باستان، در دوره‌های دیگر در کشور ایران، هیچ‌گاه حکومتی مستبد به معنای واقعی آن وجود نداشته است. درست است که در کشور ما، در رأس حکومت یک نفر فرمانروایی می‌کرده و اطلاق لفظ شاه بر او، معنای حکومت مطلقه و استبدادی می‌داده است، اما در معنای دقیق سیاسی، به این نوع حکومت‌ها، حکومت استبدادی گفته نمی‌شده است.

اصطلاحی که در جامعه ایرانی، باید جانشین استبداد شود، اصطلاح «دیکتاتوری» است. «مقصود از دیکتاتوری نوع قدرتی است که چند تا از این مشخصات را دارا باشد:

الف) نبودن قوانین یا سنت‌هایی که فرمانروا آن‌ها را در اعمال خود در نظر داشته باشد.
ب) نامحدود بودن قدرت.

پ) به دست آوردن قدرت عالی با نقض قوانین قبلی.

ت) نبودن مقررات منظم برای جانشینی.

ث) به کار بردن قدرت در جهت منافع گروه اندک.

ج) اطاعت اتباع تنها به سبب ترس از قدرت دولت.

چ) تمرکز قدرت در دست یک نفر.

ح) به کار بردن ترور» (آشوری، ۱۳۵۴: ۹۵).

بنا به آنچه گذشت اطلاق دیکتاتوری بر حکومت‌های شاهنشاهی ایران، به ویژه دولت‌های رضاشاه و محمدرضا شاه پهلوی که به پهلوی اول و پهلوی دوم شهره‌اند، درست‌تر به نظر می‌آید؛ اگر چه در دوره احمد شاهی این‌گونه نیست و صاحبان قدرت در هر منطقه ظلم و ستم را در حق رعایا روا می‌دارند.

استبدادستیزی از دیدگاه جامعه مدنی و دینی

همان‌طور که در مباحث پیشین ذکر شد، اگر چه استبداد در معنای واقعی و اصطلاحی آن از منظر سیاست در ایران موجود نمی‌باشد و دیکتاتوری با وضعیت حکومت پهلوی مناسب‌تر است، اما از آن‌جا که استبدادستیزی در ایران بیش‌تر به معنای مبارزه با ظلم و ستم است؛ یعنی تقریباً معادل ظلم‌ستیزی به کار گرفته شده است، پس استبداد، در معنای دیگر خود را نشان داده است.

استبداد، در این معنا، نبودن قوانین ثابت یا پشت پا زدن به قوانین قبلی همراه با نامحدود بودن قدرت دولتی یا وابستگان به آن و یا به کار گرفتن قدرت در جهت منافع گروهی اندک است که گروه بی‌شمار مردم از ترس قدرت دولت دم بر نمی‌آورند و اعتراض نمی‌کنند.

از این روی هر گاه عده‌ای از مردم در برابر ظلم و تعدی دولتیان و یا گروه محدودی از رجال مملکتی یا حکومتی، دست به اعتراض زده و یا در قبال فرمان آنان، سر اطاعت فرود نیاوردند و از دستورات آن‌ها سرپیچی کنند و یا دست به یاغی‌گری بزنند، نوعی استبدادستیزی از آنان سر زده است که گاه امکان دارد به مرگ آنان بینجامد.

ترور فردی یا گروهی اشخاص استبدادستیز در این گونه مواقع امری ناگزیر و ناچار جلوه می‌کند. حکومت یا گروهی از وابستگان حکومتی یا خان‌ها و امیران هر منطقه در برابر این روحیه استبدادستیزی چاره‌ای جز ترور و کشتن این یاغیان و استبدادستیزان نمی‌بینند.

در یک جامعه متکی به آب و زمین هم‌چون حکومت مبتنی بر انضباط نظامی، مردم باید بدون چون و چرا به اطاعت پردازند و به خشونت که لازمه اداره این چنین حکومت و یا دستگاه دولتی است تن در دهند. فرمانده یک ارتش در چارچوب محدوده‌های صلاحیتش به گونه‌ای مطلق فرمان می‌دهد و رعایای یک دستگاه دولتی ارضی، کم‌تر فرصتی برای چون و چرا درباره خشونت نظارت نشده پیدا می‌کنند. یک مهندس قدرت مانند یک ببر باید وسایلی برای خرد کردن قربانیانش داشته باشد و مستبدان در حکومت‌های مبتنی بر مدیریت ارضی، از این وسایل به اندازه کافی در اختیار دارند و این وسایل را با بیش‌ترین تأثیر روان‌شناختی به کار می‌بندند. در هر کجا که اشخاصی دارای قدرت برتر حکومتی یا تملکی باشند، دوست دارند برخی اعمالشان را در پرده راز نگه دارند؛ ولی رویه‌های حکومت استبدادی به دلیل ماهیت رژیم یا حکومت محلی کلاً اسرارآمیزند. حتی بی‌اهمیت‌ترین امور را پنهانی انجام می‌دهند و هرگاه بخواهند به هراس‌افکنی و غافل‌گیری دست یازند، پوشیده عمل کردن را تا سطح هنر ارتقا می‌دهند. پیش‌بینی‌ناپذیری، سلاح ضروری ارباب مطلقه است (رک: ویٲفولگل، ۱۳۹۱: ۲۲۵ و ۲۲۶).

بنا بر دستورات و آموزه‌های دینی، انسان‌های عدالت‌جو بایستی ستم‌ستیز و روحیه استبدادستیزی داشته باشند. بدین معنا، آن‌ها در برابر جور و ستم بایستی که دست روی دست نگذارند و به مبارزه علیه جابران و ستمگران زمانه و منطقه خود پردازند. خداوند در قرآن کریم روحیه استبدادستیزی و دادستانی مظلوم از ستمگر را چنین بیان می‌دارد: «وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ* وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ* وَلَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ* إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (شوری/ ۳۹-۴۲). و کسانی که چون ستمی به آنان رسد، داد خویش ستانند. کیفر بدی، بدی است؛ همانندش

هر که در گذرد و صلح کند پس پاداش او در نزد خداوند محفوظ است. به راستی که او ستم‌کاران را دوست ندارد و کسانی که پس از ستمی که ببینند، داد خویش بستانند، ایرادی بر آنان نیست. به راستی که ایراد بر کسانی است که بر مردم ستم کنند و در روی زمین تباهی کنند، آنان را کیفری دردناک است.

چنان چه مشاهده می‌شود، طبق این آیات خداوند عفو و گذشت و صلح را پسندیده می‌شمارد و برای کسی که از گناه و ظلم دیگری بر خود درگذرد، ضمانت پاداشی را وعده می‌دهد؛ اما هم چنان روحیه ستم‌ستیزی را می‌ستاید و به کسانی که نسبت به دیگران ظلم و جفا روا می‌دارند، وعده عذابی دردناک را می‌دهد.

بی‌تردید، کربلا به عنوان نمادی از ستم‌ستیزی در نزد ایرانیان است و عاشورا، فرهنگ ستم‌ستیزی و مبارزه مظلوم علیه ظالم است. از همین روست که ایرانیان، بر این فرهنگ که تجلی و تحقق آیه‌های قرآنی است، به دیده احترام می‌نگرند و هر ساله با شکوه‌تر از سال پیش به برگزاری مراسم و مناسک خاص آن می‌پردازند و گویی این روحیه را بارها و بارها در طی ماه‌های محرم و صفر و به ویژه در دهه نخست محرم بازپروری می‌کنند.

پیشینه استبدادستیزی در ادب فارسی

تاریخ ایران، پر از افتخارات و یا ننگ‌هایی است که هر یک برای ثبت، تاریخ‌نویسان را حیرت‌زده می‌کند. همان‌طور که برگ‌های زرینی از افتخار و غرور برای مردم ایران‌زمین در تاریخ این سرزمین وجود دارد، برگ‌های ننگینی نیز هست که ملت آرزو می‌کند: کاش این صفحات نبود و یا اگر بود به لونی دیگر بود.

تاریخ ادبیات ایران نیز از این قاعده مستثنی نیست؛ به ویژه در کتاب‌هایی که خود تاریخ هستند، مانند تاریخ بیهقی که موضوعیت آن تاریخ است و یا کتاب‌هایی که به اجتماع و سیاست نگاه ویژه‌ای دارد، همانند کلیله و دمنه و گلستان سعدی.

وقتی به تاریخ بیهقی می‌نگریم، مشاهده می‌کنیم که چگونه حاکمان جابر، تخت حکمرانی خود را بر دوش مردم و رعیتی نهاده‌اند که از سر ناچاری برای فرار از قید و بند حاکمی خودکامه، کسی چون مسعود غزنوی را دیوانه‌وار می‌ستایند تا آن‌جا که حاضرند از تازیانه او نیز فرمان ببرند: «... و اگر امروز که نشاط رفتن کرده است، تازیانه‌ای این‌جا به پای کند، او را فرمان‌بردار باشیم و خطیب روی به قوم کرد و گفت: این فصل که من گفتم، سخن شما هست؟ همگان گفتند: هست، بلکه زیاده از اینیم در بندگی» (بیهقی، ۱۳۷۳: ۱۹/۱).

چنین است که چندی بعد- که زمان درازی نمی‌گذرد- مسعود غزنوی، سلطان می‌گردد و به نام دین و اسلام و به عنوان دست‌نشاندهٔ خلیفهٔ عباسی، دست خود را برای رسیدن به هر کاری که خواست اوست، باز می‌بیند و می‌کند آنچه را که نباید و زشت‌نامی برای خود می‌خرد: «در راه مرا که عبدوسم گفت: تا بتوانی خداوند را بر آن دار که خون حسنک ریخته نیاید که زشت‌نامی توّلد گردد» (همان: ۲۲۹) و نام سلطان مسعود به عنوان امیری که یکی از وزیران بزرگ تاریخ ایران را به دستور او بر دار می‌کنند، ثبت می‌گردد و ننگ آن تا همیشه تاریخ دامن او را رها نمی‌کند.

حاکمانی از این دست و از این جنس، در تاریخ ایران زیاد دیده می‌شوند که به صراحت یا به طنز و تمثیل در قالب شیر در گلستان سعدی و کلیله و دمنه و امثالهم خودنمایی می‌کنند؛ فی‌المثل در گلستان آمده که چگونه حاکم جوری اشارت به کشتن بی‌گناهی می‌کند: «پادشاهی به کشتن بی‌گناهی فرمان داد. گفت: ای پادشاه! به واسطهٔ خشمی که تو را بر من است، آزار خود مجوی. گفت: به چه معنی؟ گفت: از برای آن که این عقوبت بر من یک نفس به سر آید و بزهٔ آن جاوید بر تو بماند» (سعدی، ۱۳۸۱: ۸۰ - ۸۱).

در کلیله و دمنه با آوردن شاهدمثالی از قرآن مجید، قدرت پادشاهان را از قرآن بالاتر، بیش‌تر و بازدارنده‌تر می‌داند و از قول عمر خطاب می‌نویسد: «مَإِذَا يَزْعُ السُّلْطَانُ أَكْثَرَ مِمَّا يَزْعُ الْقُرْآنُ» (نصرالله منشی، ۱۳۹۱: ۴) آنچه سلطان، آدمیان را از آن باز می‌دارد، بیش از آن است که قرآن باز می‌دارد. این معنی را از قرآن مجید اقتباس می‌کند: «لَا تَتِمُّ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ» (حشر/ ۱۳)؛ زیرا که نادان جز به عاجل عذاب از معاصری باز نباشد و کمال و عظمت و کبریای باری - جلّ جلاله - نشناسد» (همان: ۵).

شاعران و نویسندگان ایرانی دو دسته بوده‌اند: دستهٔ اول گروهی بوده‌اند که راه سلامت را پیش گرفته و به چاپلوسی و تملّق اهل قدرت پرداخته‌اند و حاکمان ستمگر را در حدّ معصومین (ع) ستوده‌اند و دیگران‌ها و آلات خوان را از زر و نقره ساخته‌اند:

شنیدم که از نقره زد دیگران ز زر ساخت آلات خوان عنصری
(خاقانی، ۱۳۹۱: ۹۲۶)

دستهٔ دوم، به دلیل انتقاد از ستمگران و حاکمان جور و کم‌ترین آن ستایش نکردن آنان یا به زندان در افتاده‌اند و یا نفی بلد شده‌اند و یا با مصادرهٔ اموالشان در اواخر عمر در تنگ‌دستی

و گم‌نامی مرده‌اند؛ مانند ابوالفضل بیهقی و فردوسی. کسانی نیز مانند سعدی که به این روز نیفتاده‌اند، بسیار نادر و کمیاب هستند و شرایط اجتماعی دورانی که در آن به سر برده‌اند و یا موقعیت جغرافیایی که در آن می‌زیسته‌اند، در این اتفاق دخیل و تأثیرگذار بوده است.

روحیه استبدادستیزی در دوره معاصر

انقلاب مشروطه، انفجار عظیم اجتماعی و سیاسی در ایران بود که به یک باره مردم را به صحنه رخدادهای سیاسی وارد کرد و به آنان آموخت که باید با هر ستم و جوری که منافع ملت را در معرض خطر و نابودی قرار می‌دهد، مبارزه کرد. پیش‌زمینه این انقلاب آگاهی مردم بود که ناشی از آشنایی با ممالک مغرب‌زمین، تأسیس چاپخانه و نشر کتاب‌های آگاهی‌دهنده و نشر روزنامه‌هایی چون قانون، توفان و حبل‌المتین در خارج و داخل ایران و بازگشت به آموزه‌های دینی بود. «جمعی از روشنفکران و علمای روحانی و اهل منبر، هر یک به جهتی در رأس جنبش [مشروطه] قرار گرفتند و در مساجد و منابر و بازار به تبلیغ و اشاعه اصول جدید اداره کشور برخاستند. این حادثه مقدمه و پیش‌درآمد انقلاب بود» (محمدی، ۱۳۷۳: ۱۱/۱).

در واقع پس از مرگ ناصرالدین شاه، نهضت مشروطه پا می‌گیرد. «تابه‌سامانی اوضاع ایران در اواخر عهد ناصری و به ستوه آمدن مردم از جور و بیدادگری حکام و عمال استبداد و مأموران متجاوز و ضعف و سستی و عدم لیاقت مظفرالدین شاه و سبک‌سرها و غارتگری‌های درباریان و اطرافیان فاسد و ناشایست و تسلیم در برابر قدرت روسیه و مداخله علنی دولت انگلیس» (نوذری، ۱۳۸۹: ۳۷۴) زمینه‌ساز انقلاب مشروطه می‌گردد.

اگر چه انقلاب مشروطه در نهایت از امپریالیسم و فئودالیسم شکست خورد، اما باید بدانیم که این نهضت و جنبش سیاسی و مردمی، ضربه سنگین خود را بر پیکر استبداد وارد کرد و مجلس و قانون را در کشور برقرار ساخت؛ فی‌المثل نهضت جنگلی - که از دل نهضت مشروطه بیرون آمده بود- اخراج نیروهای بیگانه، رفع بی‌عدالتی، برقراری حکومت قانون و مبارزه با خودکامگی و استبداد را مرام خود ساخته بودند (رک: محمدی، ۱۳۷۳: ۱۷/۱-۲۴).

روحیه استبدادستیزی در رمان‌های معاصر فارسی

رمان‌نویسی در ایران با رمان تاریخی شروع می‌شود که مهم‌ترین آن، رمان سه جلدی شمس و طغرا، از محمد باقرار میرزا خسروی (۱۲۲۶-۱۲۹۸) است و به دنبال آن رمان اجتماعی در سال ۱۳۰۱ پدید می‌آید که تهران مخوف نام دارد. «رمان‌های اجتماعی فارسی که در زمان حکومت رضاشاه نوشته شدند، تحت تأثیر موضوع و درون‌مایه تهران مخوف به مسایل و

معضلاتی که ورود تجدید رضاشاهی به ایران، بر مردم تحمیل کرده بود، پرداختند. رمان زیبا، نوشته محمد حجازی به رشد دیوانسالاری و تبعات آن در زندگی ایرانی می‌پردازد. فساد در دستگاه اداری، روابطی که بر عزل و نصب‌ها حاکم است و به ورطه فساد، کشانده شدن مردمان ساده، شهرستانی و دین‌دار در پی ورود به دستگاه دیوانسالاری، درون‌مایه رمان زیبا را تشکیل می‌دهد» (عسگری حسنکلو، ۱۳۸۷: ۲۳۴).

رشد دیوانسالاری در دوره رضاشاهی، باعث می‌شود که کارمندان، به عنوان طبقه‌ای جدید که وابسته به حکومت است، با انتقاد رمان اجتماعی از دستگاه اداری وارد صحنه ادبیات معاصر ایران شوند. چرا که به دنبال جنبش مشروطیت و پا گرفتن حکومت پارلمانی، سازمان‌های اداری جدیدی برای اداره کشور به وجود می‌آید (رک: میرعابدینی، ۱۳۸۷: ۵۳/۱). گسترش اختناق در نیمه دوم حکومت پهلوی اول (رضاشاه) و سانسور شدید حاکم بر کشور، رمان‌نویسان ایرانی را به سوی نوعی ادبیات سمبولیک می‌کشاند و یا روحیه یأس و ناامیدی و فضای تیره و تار را بر رمان اجتماعی حاکم می‌سازد. نمونه بارز شکل اول - که از آن به نام سمبولیسم اجتماعی یاد می‌شود - بوف کور هدایت است «که ساخت، درون‌مایه و شیوه روایت اثر، حاکی از تسلط استبداد همه‌جانبه بر جامعه است» (عسگری حسنکلو، ۱۳۸۷: ۲۳۴). نماینده نوع دوم رمان‌های اجتماعی محمد مسعود (۱۲۸۰-۱۳۲۶) است که مهم‌ترین نماینده ژانر رمان اجتماعی در این دوره است. مسعود می‌خواهد احترام دروغین اداره‌های دولتی را در هم شکند و بی‌پناهی کارمندان دون‌پایه را نشان دهد؛ کارمندانی که به دلیل نداشتن ذخیره مالی و پشتوانه اجتماعی آینده‌ای مبهم و اضطراب‌انگیز دارند. مسعود، وضعیت جامعه‌ای را گزارش می‌کند که جوانانش زیر فشار استبدادی سهمگین، تنها و ترسان به بی‌عاری و خودکشی گرایش می‌یابند. او که می‌خواهد فهرستی بلندبالا از نکتهای چنین جامعه‌ای ارائه دهد، زندگی بینوایان را با ناتورالیسمی چرک و تیره توصیف می‌کند» (میرعابدینی، ۱۳۸۷: ۶۸/۱ - ۶۹).

بنابراین، رمان فارسی - که آفرینش ادبی خود را مدیون تحولات اجتماعی و فرهنگی مشروطه است - در نیمه اول حکومت رضاشاه، جنبه پیشرو و خلاقانه خود را از دست می‌دهد (رک: همان: ۷۳)؛ اما با ورود نیروهای متفقین به ایران و برکناری رضاشاه در سال ۱۳۲۰ آزادی‌های سیاسی جدیدی در کشور شکل گرفت که جنبه اعتراضی داشت. داستان‌های بزرگ علوی، جلال آل‌احمد و ابراهیم گلستان از زمره ادبیات اعتراض و عصیان محسوب می‌شوند. بزرگ علوی با رمان چشم‌هایش به توصیف روزگارانی پرداخت که اختناق حاکم بر کشور در زمان

رضاشاه، باعث از بین رفتن هنر و هنرمند می‌شد. استاد ماکان، قهرمان رمان چشم‌هایش، نمونه‌ای از روشنفکران و مبارزان سیاسی دوره حکومت پهلوی اول است که تلاش‌هایشان برای رخنه در دیوار ستر استبداد ره به جایی نمی‌برد و مجبور به جلائی وطن، تبعید، خودکشی و یا سکوت می‌شوند (رک: عسگری حسنکلو، ۱۳۸۷: ۲۳۴).

به دنبال آزادی‌های نسبی در دهه ۲۰ تا اوایل دهه ۳۰، آثاری چون حاجی آقا صادق هدایت به وجود می‌آید که بی‌پروا به انتقاد از استبداد و جور و ستم دستگاه حاکم دولتی و به بازاریان و هنرمندان وابسته به آن می‌تازد؛ اما با وقوع کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، روشنفکران و شاعران بسیاری که به پیروزی دولت مصدق امید بسته بودند، رؤیاهای خود را بر باد رفته دیدند. در زمینه چنین شکستی بود که «ادبیات شکست»، در ادبیات معاصر ایران به وجود آمد.

نویسندگان بسیاری به آفرینش آثاری دست زدند که به وصف بر باد رفتن آرمان‌های آزادی‌خواهانه‌شان می‌پرداخت. فضای این آثار، فضای تیره و تار و مملو از بدبینی نسبت به امکان بهبود شرایط و اوضاع اجتماعی بود. مدیر مدرسه آل‌احمد نیز اثری است متعلق به همین دوران. بدبینی قهرمان رمان نسبت به اصلاح ساختار آموزش و پرورش در معنای نمادین، بدبینی روشنفکری است که به اصلاح امور کشور و امکان زندگی انسانی و عادلانه در آن اعتقادی ندارد. این به آن معناست که نویسنده، دیگر از هرگونه راه حلی که برای اصلاحات مؤثر باشد، ناامید است و ناامیدی به مضمون اصلی ادبیات این دوران بدل می‌شود (رک: عسگری حسنکلو، ۱۳۸۷: ۲۳۵).

در دهه چهل که کشور دچار شورش‌ها و خیزش‌های سیاسی - اجتماعی می‌شود، رمان‌هایی چون تنگسیر، شازده احتجاج و سووشون به وجود می‌آید که استبداد و ستم ناشی از جور طبقه حاکم بر کشور در آن نشان داده می‌شود و روحیه استبدادستیزی آن نیز بازنموده می‌گردد که نگارنده از این روحیه در رمان‌های تنگسیر سخن خواهد راند.

چنان که ملاحظه می‌شود، در دهه چهل ادبیاتی شکل می‌گیرد که متفاوت از شعر و داستان دهه سی است. در این دهه، بارقه‌های امیدی دیده می‌شود و شخصیت‌های رمان‌هایی چون تنگسیر و غیره، دست به اعمال ظلم‌ستیزانه‌ای می‌زنند که در حقیقت می‌توان آن‌ها را در زمره «ادبیات مقاومت» به شمار آورد که کم‌کم جای «ادبیات شکست» را می‌گیرد.

خلاصه رمان تنگسیر

زارمحمد که پس از بیست سال کار کردن در خانه یک فرنگی، رابرت صاحب، دو هزار تومان پس‌انداز کرده است، تصمیم می‌گیرد برای فرنگی جماعت کار نکند؛ بنابراین پیش امام جمعه

بوشهر می‌رود و او با برداشتن صد تومان از آن، بقیهٔ پس‌اندازش را حلال شده به‌او برمی‌گرداند. او سپس به کربلا می‌رود و در بازگشت با سی صد تومان از هزار و سی صد تومان پولی که پس از زیارت برایش مانده، یک دکان جو فروشی در بوشهر باز می‌کند و هزار تومان باقی‌مانده را با وسوسه‌های محمد گنده‌رجب به کریم حاج حمزه می‌دهد تا او با آن کار کند و سودش را تقسیم کنند. کریم حاج حمزه در مقابل این پول، خانه‌ای را که قبلاً پیش دو نفر دیگر گرو بوده است، پیش زارمحمد به گرو می‌گذارد. این کار، پیش شیخ ابوتراب که محضر دارد، انجام می‌گیرد. چند ماه بعد که زارمحمد می‌فهمد خانه، پیش چند نفر دیگر نیز گرو بوده است، پهلوی آقای علی کچل - که وکیل است - می‌رود و از او می‌خواهد کارش را درست کند. آقا علی کچل شصت تومان، حق‌الوکاله می‌گیرد تا کارش را درست کند، ولی کاری برای او نمی‌کند و حتی می‌گوید: پولی که داده‌ای، کم است. زارمحمد حاضر می‌شود که پولش را خردخرد به او برگرداند؛ اما کریم حاج حمزه چون با محمد گنده‌رجب و شیخ ابوتراب و آقا علی کچل هم‌دست است و پول را با هم خورده‌اند، حاضر به برگرداندن پول نیست. زارمحمد که می‌بیند دستش به جایی بند نیست و هیچ‌کس هم نیست که به او کمک کند، تصمیم می‌گیرد هر چهار نفر را - که با هم برای خوردن پولش هم‌دست شده‌اند - بکشد و از آن‌ها انتقام بگیرد. زارمحمد پیش پدرزنش می‌رود و با او دربارهٔ تصمیمش صحبت می‌کند. پدرزنش، حاجی محمد فقط نگران آیندهٔ دختر و نوه‌هایش است. به هر حال، زارمحمد با پدرزنش وداع می‌کند و سفارش می‌کند که اگر کشته شد، او مراقب خانواده‌اش باشد. زارمحمد با زنش، شهرو، دربارهٔ انتقام سخن می‌گوید و در برابر حرف‌های او که اگر تو بمیری من و بچه‌ها چه خواهیم کرد؟ می‌گوید که او این کار را به خاطر بچه‌ها می‌کند و این که بالاخره یک نفر باید پیدا شود که جلو ظلم این ستمگران بایستد. زارمحمد هر احتمالی را در نظر می‌گیرد. مغازه، خانه و بزها را می‌فروشد و هفت صد تومان آن را به زن می‌دهد و می‌گوید که پنجاه تومان آن، پول مهریه‌ات است و بقیه را هم در صورت مردن من با بچه‌ها خرج کن و توصیه می‌کند مقداری لباس و آذوقه در بلم بگذارد تا اگر زنده ماند با هم به سواحل عربستان، قطر یا بحرین بروند. زارمحمد به سلمانی می‌رود و از آن‌جا به دکان بزاز کریم حاج حمزه می‌رود و پس از مطالبهٔ طلبش و انکار کریم او را می‌کشد. مردمی که دور جنازهٔ او جمع می‌شوند، می‌دانند که کار زارمحمد است. سپس به خانهٔ شیخ ابوتراب می‌رود و او را نیز می‌کشد. مردم با شنیدن صدای شلیک تفنگ مقابل خانهٔ شیخ ابوتراب جمع می‌شوند. نفر بعدی محمد گنده‌رجب است که او را در خانهٔ آسید محمدعلی کازرونی می‌یابد

و می‌کشد. چهارمین نفری که می‌کشد آقا علی کچل است. مردمی که زارمحمد را می‌شناسند، انتقام‌گیری او را تأیید می‌کنند. شهر و صبح پس از رفتن زارمحمد، طبق گفته شوهرش مقداری نان و وسایل می‌برد و در بلم پنهان می‌کند. نزدیک ظهر، سه تفنگ‌چی سراغ محمد را از او می‌گیرند که او اظهار بی‌اطلاعی می‌کند. خانه، تحت مراقبت تفنگ‌چی‌ها قرار می‌گیرد. مردم تنگسیر نیز در اطراف خانه نشسته‌اند و همراه با شهر و نگران آینده زارمحمد هستند و با شهر و هم‌دردی می‌کنند و به او قوت قلب می‌دهند. زارمحمد تا شب در بالاخانه مغازه «آساتور» ارمنی پنهان می‌شود و شبانه از آن خارج می‌شود. با یک تفنگ‌چی درگیر می‌شود و سرانجام خود را به بندر می‌رساند. در آن‌جا دو تفنگ‌چی دیگر می‌بیند و از دست آن‌ها می‌گریزد. خود را به دریا می‌اندازد و زیر آب شنا می‌کند. در این میان، ارّه‌ماهی به او حمله می‌کند. زارمحمد بر ارّه‌ماهی غلبه می‌کند و سرانجام به ساحل می‌رسد. نایب و تفنگ‌چی‌هایش در خانه منتظر او هستند. نایب زارمحمد را می‌بیند و به سمت او شلیک می‌کند. زارمحمد خودش را به زمین می‌اندازد. نایب به بالا سرش می‌رود و زارمحمد برمی‌خیزد و با قنداق تفنگ به سرش می‌کوبد و او و تفنگ‌چی‌هایش را خلع سلاح می‌کند. زارمحمد، شهر و پسر و دخترشان را برمی‌دارد و به طرف ساحل می‌روند. تفنگ‌چی‌های خلع سلاح شده در برابر زارمحمد که مسلح است، هیچ کاری نمی‌توانند بکنند و به مانند مردم تنگسیر فقط به طرف ساحل می‌روند و رفتن آن‌ها را نگاه می‌کنند. زارمحمد که قهرمانانه از دشمنانش انتقام گرفته و از دست قانون‌جور نیز فرار کرده است، همراه با خانواده‌اش با بلمی که بر آن سوار هستند، می‌رود و در دریا ناپدید می‌شود (رک: عسگری حسنکو، ۱۳۸۷: ۱۵۶-۱۵۸).

بررسی روحیه استبدادستیزی در رمان تنگسیر

تنگسیر در بین داستان‌های صادق چوبک جایگاهی یگانه و ویژه دارد. اگر چه داستان‌های دیگر چوبک هم از استبداد و ظلم و ستم به طبقات و افراد زیردست سخن می‌گویند، اما روحیه استبدادستیزی و مبارزه با ظلم و ستم در این رمان، به شکلی پر رنگ‌تر جلوه‌گر می‌شود. شاید به همین خاطر است که این رمان، شهرت نویسنده‌اش را بیش از پیش می‌کند. رمان پر ماجرای تنگسیر که شهرت نویسنده آن را به اوج رسانید، براساس یک واقعه تاریخی بنا شده و خاطره مردی را باز می‌گوید که برای گرفتن حق خود سلاح به دست می‌گیرد. در تنگسیر، حوادث بسیار حاد و پر جاذبه روی می‌دهد که همیشه خواننده را در حالت انتظار و تعلیق نگاه می‌دارد. زارمحمد، شخصیت اول کتاب، قهرمانی است مطلق و حماسی که آمده

است تا از ظالمان و متجاوزان به حقوق مردم محروم انتقام بگیرد؛ مثل قهرمانان حماسی در خشکی و دریا می‌جنگد و همه‌جا هم پیروز می‌شود. شاید چوبک خواسته است در این داستان، سرمشقی برای دلاوری بدهد و به مردم تنگسیر (اهل تنگستان) بگوید که در برابر ستم هرگز نباید سر خم کنند (یاحقی، ۱۳۸۱: ۲۶۲).

حسن میرعبدینی در مقاله «صادق چوبک، نوشتن از اعماق مردم» تحت عنوان کیفر ستمگران، جایگاه ویژه این اثر و تفاوت آن با دیگر آثار صادق چوبک را چنین تشریح می‌کند: تنگسیر نوشته متفاوتی در میان آثار چوبک است. درگیری فردی مقاوم با جامعه‌ای نامناسب، درون‌مایه داستان را می‌سازد. زارمحمد برخلاف آدم‌های آثار پیشین چوبک، بر سرنوشت خود می‌شورد و در جهت تغییر موقعیت اجتماعی خود می‌کوشد. هر چند ماجرا مربوط به سال‌های پس از جنگ جهانی اول است؛ اما می‌توان تصویر زمانه را نیز در آن دید. چوبک هم‌سو با خیزش‌های سال‌های دهه ۱۳۴۰ از مقاومت سخن می‌گوید. مبارزه زارمحمد، نوعی قهرمان‌گرایی فردی بر ضد بی‌عدالتی اجتماعی است. او که به صلاحیت سازمان‌های قضایی بی‌اعتقاد شده، شخصاً اقدام می‌کند و دشمنانش را به قتل می‌رساند. در سینما این مضمون با فیلم قیصر (۱۳۴۷) ساخته مسعود کیمیایی رواج عام یافت.

از همان نخستین رخدادهای رمان، در انتظار پایانی فاجعه‌بار می‌مانیم؛ زیرا برخاستن فرد تنها جز شکست، نتیجه‌ای ندارد؛ اما چوبک با منتزع کردن قهرمان از شرایط عینی و ایده‌آل‌سازی، حادثه به حادثه او را ضدضربه‌تر می‌کند تا به پیروزی پایانی برساند؛ زیرا می‌خواهد به خاطرات رویایی دوران کودکی خود از شیرمحمد وفادار بماند (میرعبدینی، ۱۳۸۰: ۵۲۹).

چنان که آمد، نویسنده آگاهانه در برابر ستم فعالانه واکنش نشان می‌دهد و نقشی برای خود ترسیم می‌کند که باید به جامعه آگاهی‌بخشی کند. او، اگر چه می‌داند که در واقعیت قیام فردی به شکست منجر خواهد شد، اما می‌کوشد با رویاپردازی - که ناشی از بازگشت به گذشته و دوران کودکی و توسل به منطق کودکانه است - و ایده‌آل‌نگری از یک انسان معمولی، قهرمانی شکست‌ناپذیر بسازد.

البته این منطق داستانی با شرایط سیاست‌زده دهه چهل بسیار جفت و جور می‌آید و کم‌تر کسانی را وامی‌دارد که به آن اعتراضی وارد سازند. گروهی که بر منطق داستان ایراد گرفته‌اند، منتقدان سینمایی و روشنفکران بوده‌اند که یکی از آن‌ها شمیم بهار است که در

مجله اندیشه و هنر تنگسیر را رمانی می‌داند که فاقد شکل معینی است و ساختمان خارجی کتاب فاقد استخوان‌بندی و طرح حساب شده و منطقی است (رک: همان).

رضا براهنی در کتاب قصه‌نویسی در توجیه منطق داستانی تنگسیر می‌نویسد: شاید چوبک خواسته باشد، این قصه را به عنوان سرمشقی برای دلاوری بنویسد و در واقع کوشیده باشد به مردم تنگسیر و جوانان و کودکان بگوید که در برابر ظلم، هرگز سر تسلیم فرود نیاورید و با تفنگ خود به تنهایی یا کنار هم به مقابله با زور و ستم و خیانت برخیزید. شاید چوبک خواسته باشد، مردم را به داشتن شجاعت و شهامت تشجیع و ترغیب کند و شاید خواسته باشد بگوید، هر کسی باید در وجود خود مردی چون محمد تربیت کند و دشمن را از پا درآورد (براهنی، ۱۳۶۲: ۶۱۴).

بنابراین نویسنده کوشیده تا روحیه استبدادستیزی را در یک قالب هنری پدیدار سازد؛ آنچه به نظر می‌رسد سفارش زمانه باشد. «تنگسیر زمانی منتشر شد که کشور دچار ناآرامی‌های سیاسی و اجتماعی شده بود. قیام پانزده خرداد و پیامدهای آن، خیزش اجتماعی بود علیه حکومت. پس از ده سالی که با انجام کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، مستبدانه همه امور کشور را در کنترل خویش گرفته بود. چوبک با انتشار تنگسیر اثری پدید آورد که می‌توان در زمینه ادبیات مقاومت درباره‌اش سخن گفت» (عسگری حسنگلو، ۱۳۸۷: ۱۶۱).

تنگسیر در مردادماه ۱۳۴۲ تنها یک ماه پس از قیام تاریخی پانزده خرداد چاپ و منتشر می‌شود. پس عمده مردم و روشنفکران دینی و توده‌ای این فکر را می‌پسندند و سعی در ترویج آن دارند؛ اما دیدگاه روشنفکرانی که جزء این تقسیم‌بندی‌های سیاسی نبودند، با وجود داشتن نگاه متعهدانه به ادبیات به گونه‌ای دیگر تجلی می‌یابد.

براهنی یکی از این روشنفکران است:

البته هدف هر قصه، به ویژه قصه متعهد جدید، تشجیع خواننده به دست زدن به عمل است، ولی من تصور نمی‌کنم که کسی بعد از خواندن تنگسیر دست به چنین کاری بزند؛ به دلیل این که قصه آن چنان از رمانتیک شخصیت برخوردار است که خواننده به جای آن که دست به عمل بزند، به خواب و خیال تا حدی رمانتیک گرایش پیدا می‌کند و به عمل توجه چندان زیادی نمی‌کند. به دلیل این که اگر قرار باشد، عمل قصه خواننده را به سوی عمل براند، لازم است که سرمشق عمل از رئالیسم کامل برخوردار باشد وگرنه خواننده فقط در خواب و خیال، مثل محمد آدم خواهد کشت (براهنی، ۱۳۶۲: ۶۱۴).

در ایران، صادق چوبک را معمولاً با ناتورالیسم می‌شناسند؛ اما ناتورالیسم به عنوان یک مکتب ادبی مانند بسیاری مکاتب دیگر در کشور ما شکل و شمایل دیگری می‌گیرد. به هر روی «او، مؤسس ناتورالیسم ایرانی است و ناتورالیست بودن وی تفاوت روشنی با مکتب ناتورالیسم اروپا دارد. وی نویسنده‌ای است که قصد داشته در تصویر کردن دنیایی به ظاهر ناتورالیستی، مقاصد و اهداف رئالیستی خود را به تماشا بگذارد؛ یعنی با تأکید و اصرار بر تباهی‌ها و خلق دنیای زشت و رو به زوال و از همه مهم‌تر نشان دادن و عریان ساختن آن در پیش چشم همگان، فریاد اعتراض برآورد» (بشیری و کشانی، ۱۳۸۹: ۵۴).

حسن میرعابدینی نیز نقطهٔ قوت و ضعف چوبک را دید ناتورالیستی او می‌بیند که او را در توصیف تصاویر عینی موفق می‌داند و در دریافت واقعیت بنیادی زندگی ناموفق؛ آنچه چوبک را در ترسیم تصاویر عینی از جنبه‌های مختلف پلشتی و پستی زندگی آدم‌های آثارش موفق می‌کند، بینش ناتورالیستی اوست؛ زیرا اصل عمدهٔ ناتورالیسم عین‌نمایی است و هدف آن نیز ارائهٔ تصویر زنده‌نما از واقعیت است. او می‌کوشد با توصیف جزء به جزء از پدیده‌های مختلف زندگی به ترسیم هر چه واقعیت زندگی نزدیک شود؛ اما در همان حال از دریافت واقعیت بنیادی که در لابه‌لای زندگی روزمره در جریان است، باز می‌ماند. بدین ترتیب تناقض درونی ناتورالیسم، باعث محدودیت دید چوبک می‌شود (میرعابدینی، ۱۳۸۷: ۲۴۳/۱). با این همه تنگسیر م‌چنان‌که گفته شد، یک اثر رئالیستی است و نگاه چوبک به شخصیت‌های داستانی‌اش به طور کلی متفاوت است؛ مثلاً در کتاب شخصیت و شخصیت‌پردازی در داستان معاصر که نویسندهٔ آن شخصیت‌ها را طبقه‌بندی کرده است، در ذیل گروه «ژاندارم‌ها» پس از این که می‌نویسد: «در داستان‌های چوبک بیش‌تر از همهٔ داستان‌نویس‌های مورد تحقیق [جمال‌زاده، هدایت، دانشور، گلستان، آل‌احمد، احمد محمود، صادقی، گلشیری و دولت‌آبادی] چهرهٔ پاسبان‌ها و ژاندارم‌ها منفرتر نشان داده شده است. نفرت چوبک میراث حکومت استبدادی و خشن دوران رضاخان است...» (عبداللهیان، ۱۳۸۱: ۲۲۱).

موضوع را چنین پی می‌گیرد: تفنگ‌چی‌های تنگسیر مردمانی خشن و بی‌عاطفه‌اند. آن‌ها نسبت به دیگر نظامیان داستان‌های چوبک، از خصایل انسانی بیش‌تری برخوردارند؛ اما باید توجه داشته باشیم که داستان تنگسیر با همهٔ داستان‌های دیگر چوبک تفاوت دارد. بدبینی و دیدگاه ناتورالیستی نویسنده، تنها در تنگسیر کنار گذاشته می‌شود و در نتیجه مردمان تنگسیر ویژگی‌های انسانی بیش‌تری دارند. پاسبان‌های تنگسیر مأمورند و باید زارمحمد قاتل و ضارب شش نفر را پیدا کنند. آن‌ها به کس دیگری کار ندارند و فحش نمی‌دهند... یک

تنگسیر نیز در بین این تنگ‌چیان است. این تنگ‌چی تنها ژاندارم مثبت در داستان‌های چوبک است. او تنها بر حسب وظیفه و اجبار برای گرفتن زارمحمد آمده است و در بین راه و پس از آن سعی دارد، دیگران را از مقابله با زارمحمد باز دارد و نخستین کسی است که تسلیم زارمحمد می‌شود (همان).

ایراداتی که بر ساختار رمان وارد است به آرمان‌گرایی و تمایل نویسنده به رمانتسم برمی‌گردد؛ یعنی نویسنده برای این که آرمان خود را در داستانی به خوانندگان خود القا کند، برخی از نکات رئالیستی را به ویژه دربارهٔ عنصر شخصیت، نادیده می‌گیرد:

فصل اول و دوم تنگسیر را که می‌خوانی با پهلوان کتاب آشنا می‌شوی. از یک سو آدمی است در مسیر عادی حیاتش؛ اما از دیگر سو، آدمی است در آستان تولد - آن جا که آگاه می‌شوی در اندیشهٔ بهره‌برداری از تنگ‌مارتین است - ولی تا پایان این دو فصل، محمد هم‌چنان لگد می‌زند و روی خاک نمی‌افتد. با تمام سجایای اخلاقی و دلاوری و نوع‌پرستی او آشنا می‌شوی. به محمد خبر داده‌اند که گاو سکینه یاغی شده؛ او از بوشهر به سوی «رواس» راه می‌افتد. ابتدا زیر سایهٔ کُنار، دمی از گرمای سوزان می‌آساید. در همین جا با موضوع پول و خرافاتی بودن او یک‌جا آشنا می‌شوی. بعد سر راه، زنی را در قبرستان می‌بیند که بر سر قبر شوهرش مویه می‌کند. این جا از رفتار با زن شوهر مرده به صفت بشردوستی و طبع مهربان او پی می‌بری و دمی بعد که سگی مریض حال را پیش رو می‌یابد و خوراکش می‌دهد، او را حامی حیوانات و آدمی رحم‌دل می‌یابی. محمد به ده می‌رسد؛ با آن که روزه است و زنش او را منع می‌کند به نخلستان می‌رود و گاو زورمند را رام می‌کند و به سکینهٔ بیوه بازمی‌گرداند. در این گاه، بی‌درنگ همراه تنگسیرها که به تماشا آمده‌اند، شجاعت و دلاوری او را می‌ستایی... به طور کلی پیوند آدم‌ها با داستان استوار نیست: از محمد گرفته تا دیگران هیچ کدام رشدی ندارند و زمان که انگار پَر زده و از داستان گریخته، این است که همه چیز ناقص‌الخلقه مانده است. پس از این همه صفحه که در دست داری، چه می‌ماند؟ همان وصف‌های زیبا و این خبر کلی که آدمی تنگ برمی‌دارد، بدهکارهایش را می‌کشد (تینا، ۱۳۸۰: ۳۴۹-۳۵۵).

عبداللهیان نیز بیش‌ترین عیب و نقص در شخصیت‌پردازی چوبک را مربوط به همین رمان می‌داند: بزرگ‌ترین مشکلات چوبک، در رمان تنگسیر خود را نشان می‌دهد. با این که نویسنده در سنین کمال این داستان را چاپ کرد، با وجود این بیش‌تر منتقدان، نگارش تنگسیر را نوعی انحطاط و ضعف در داستان‌نویسی چوبک شمرده‌اند. در این داستان، چوبک دیگر چوبک بدبین همیشه نیست؛ بلکه به زندگی با خوش‌بینی می‌نگرد و خوش‌بینی در این جا به

حدّ افراط درمی‌آید، جوری که از واقعیت فاصله می‌گیرد و باورکردنی به نظر نمی‌آید. زارمحمد یک قهرمان آسیب‌ناپذیر می‌شود؛ کسی که از میان مردم و تفنگ‌داران می‌گذرد، چهار تن از افراد سرشناس شهر را به قتل می‌رساند، با وجود تأکید بر کثرت تفنگ‌چی‌ها پیش و پس حادثه، ولی در طول مدت قتل از هیچ‌کدام نشانی نیست. یکی دو نفر آخر از این چهار تن، پیش از مرگ می‌دانند که زارمحمد برای انجام این سلسله قتل‌های پی‌درپی برنامه‌ریزی جامعی نکرده است، ولی می‌تواند از همه تله‌ها بگذرد. حتی تفنگ‌چی‌ها که در خانه او منتظر نشسته‌اند و چندین نفرند، با اولین فریاد او تسلیم می‌شوند و هیچ کاری نمی‌توانند بکنند (عبداللّه‌یان، ۱۳۸۱: ۲۳۷).

همین ایراد اساسی رمان است که نجف دریابندری در نقد فیلم «تنگسیر» به آن اشاره می‌کند و از این جهت فیلم را بر رمان ترجیح می‌دهد: «اما کارگردان بعد دیگری به سرگذشت زارمحمد داده است که در رمان چوبک دیده نمی‌شود. در فیلم «تنگسیر» واکنش فردی زارمحمد رفته‌رفته دامنه پیدا می‌کند و به صورت نوعی شورش عمومی در می‌آید» (دریابندری، ۱۳۷۰: ۳۳۰).

با همه این‌ها محمود عبادیان در کتاب درآمدی بر ادبیات معاصر ایران، این قهرمان‌پروری و انتقام فردی را که مورد انتقاد دیگران است، کاملاً موافق و در راستای واقعیت‌های اجتماعی زمانه چوبک، یعنی سال‌های دهه چهل می‌داند: «از دو لحاظ در ارتباط با واقعیت‌های اجتماعی زمان خود است: یکی، در مبارزه‌ای که برای دست رد زدن به بی‌عدالتی و گرفتن حق در آن به میان آمده و دیگر، تأکید بر مبارزه فردی در شرایط سرکوب جنبش‌های اعتراضی و حق‌طلبانه مردم» (عبادیان، ۱۳۷۱: ۹۲).

تأکید پژوهش‌گر بر این اختلاف آرا از این جهت است که روحیه استبدادستیزی در رمان و داستان‌نویسی، بی‌تردید بحث قدیمی «ادبیات متعهد» و «ادبیات غیر متعهد» و یا «غیر سیاسی» را پیش می‌آورد. شهریار زرشناس در مقاله «نسبت ادبیات، تعهد و آرمان‌گرایی» در این باره می‌نویسد:

آن‌ها که از ادبیات فارغ از عهد و تعهد و آرمان سخن می‌گویند، باید به این سؤال مهم جواب گویند که مگر می‌شود، انسان را فارغ از تعهد و آرمان تصویر کرد؟ مسأله این است که وقتی رمان‌نویسی قلم بر کاغذ می‌گذارد، در واقع نسبتی با عالم برقرار می‌کند و به محاکات یک دوره تاریخی - فرهنگی و یا نقد آن می‌نشیند. انسان بدون عهد و آرمان، اصلاً انسان نیست و ادبیات انسانی نیز لزوماً دارای وجه و صبغه آرمانی است. مهم این است که کدامین آرمان

توسط نویسندگان، انتخاب می‌شود. هر نویسنده منصف و شریفی باید این را بداند که اگر آرمانی متعالی و کمال‌گرا و عدالت‌گرا و حقیقت‌طلبانه را بر نگزیند، لزوماً در دام تعهد به آرمان‌گرایی سلطه‌گرانه و مبتذل و لیبرال - سرمایه‌دارانه مدافع وضع موجود عالم گرفتار می‌آید و راه سومی وجود ندارد (زرشناس، ۱۳۸۱: ۲۴ - ۲۵).

هم‌چنان که مشاهده شد، تفکر غالب در دهه چهل که جنبش‌های سیاسی مردم - چه ملی و چه مذهبی - سرکوب می‌شده، روشنفکران، متفکران و نویسندگان را بر آن می‌داشته که ایده انتقام فردی را در نبود یک قانون حق‌مدار و عدالت‌جویانه، ترویج دهند و اصولاً خویشتن را در باب آگاهی‌بخشی به آحاد جامعه و ارائه روحیه استبدادستیزی و مبارزه با ظلم را در قالب سخنرانی، شعر و یا رمان عرضه کنند. آثار هنری این دهه، از شازده احتجاب و «معصوم اول» گلشیری تا نمایش‌نامه‌های غلامحسین ساعدی و فیلم‌هایی چون «قیصر» مسعود کیمیایی و حتی فیلم سینمایی «گاو» از داریوش مهرجویی صبغه سیاسی و معترض دارند. رمان تنگسیر از صادق چوبک نیز در همین رده ادبیات معترض و سیاسی قرار می‌گیرد که قهرمان داستان در برابر ظلم و استبداد قیام می‌کند؛ اما از آن‌جا که راه بر یک قیام جمعی بسته است، راه قیام فردی را برمی‌گزیند تا اعتراض خود را بر ظلم و استبداد رایج در اجتماع که بر او و خانواده و مردمش وارد آمده، اعلام کند. نویسنده هم در راستای این رسالت اجتماعی - آگاهانه یا ناآگاهانه - جهت‌گیری و واکنشی فعالانه از خود بروز داده است.

زارمحمد (زایرمحمد)، آدم زحمت‌کش، آرام، عاقل، سر به راه و مهربانی است؛ اما آنچه او را بدل به یک انسان منتقم می‌کند، بی‌عدالتی و ظلمی است که به او روا داشته می‌شود. پولی را که او با هزار زحمت به دست آورده، چهار تن از سرشناسان شهر بوشهر خورده‌اند و او حرفش به هیچ جا نمی‌رسد. این است که دگرگون می‌شود و تصمیم می‌گیرد از این چهار نفر انتقام بگیرد و چیزی غیر از کشتن آن‌ها به ذهنش نمی‌رسد.

زارمحمد این فکر را با دایی و پدرزن خود، حاج محمد، در میان می‌گذارد: «حاجی من فکرامو کردم که چه باید بکنم. اینا پولای من را خوردن و حالا دیگه یقین می‌دونم که یه پهن آباد هم به من پس نمی‌دن. باید چار تا شونو بکشم. کریم حاج حمزه، شیخ ابوتراب و آقا علی کچل و محمد گنده رجب. همین این اولش و این آخرش» (چوبک، ۱۳۸۴: ۴۹).

باور این تغییر برای حاج محمد که دایی او نیز هست و از کودکی او را می‌شناسد، خیلی دشوار نیست؛ اما شهرو، همسر زارمحمد، این دگرگونی را ناگهانی می‌بیند و دچار سردرگمی می‌شود. از همین روست که با خود چنین واگویی می‌کند: «این که آدم عاقل و آرامی بود.

چقدر سر به راه و با محبت بود. یک دفعه عوض شد و حالا مثل یک آدم بیگانه دارد با زنش از جدایی و طلاق و فرار و پول و مهر و شوهر کردن حرف می‌زند» (چوبک، ۱۳۸۴: ۶۶). زارمحمد وقتی می‌فهمد که قانون، حقش را به او نمی‌دهد. وقتی مردم بوشهر دارند از آن فرار می‌کنند و برای کار به آبادان، شیراز و جاهای دیگر می‌روند و یک عده که جای پیغمبر خدا نشسته‌اند و با کلک پول مردم را بالا می‌کشند، تصمیم قطعی می‌گیرد که یک‌تنه در برابر ظلم آنان بایستد و احقاق حق کند. اوسا حبیب قناد به او نصیحت می‌کند که: «زایر غصه نخور. حوالشون بده به تیغ برهنه حضرت عباس» (همان: ۷۸)؛ اما در پاسخ می‌گوید: «... هی نصیحت! هی واگذارشون کن به خدا. هی به تیغ برهنه حضرت عباس. برای چه؟» (همان). وقتی دلاک هنگام ریش‌تراشی به او پیشنهاد می‌دهد: «به نظر من اگر یه شکایتی به احمدشاه می‌نوشتی، می‌فرسادی تهرون، بد نبود. بالاخره شاه مملکته» (همان: ۸۰)، می‌گوید: «باور کن که احمدشاه اصلاً نمی‌دونه بوشهر مال ایرونه یا مال عربسون؟ خدا خیرت بده، کی به فکر کیه؟ از این شکایتا خیلی شده و گوش کسی بدهکار نبوده. اصلاً یه جو غیرت تو این مردم نیست. هر روز یه کارگزار پا می‌شه از تهرون میاد این‌جا، مردم را می‌چاپد و راهش را می‌گیره، می‌ره. آب از آب تگون نمی‌خوره» (همان: ۸۰ - ۸۱).

بنابراین، نه شرع، نه قانون - که قاعدتاً باید حامی مظلوم باشد - به داد زارمحمد و امثال او که حقی از آنان ضایع شده نمی‌رسد. پس چاره چیست؟ نویسنده، چاره کار را انتقام فردی می‌داند و آن را پیش پای قهرمان رمان خود می‌گذارد. اولین کسی که زارمحمد به سراغ او می‌رود، کریم حاج حمزه است که پول او را گرفته و پس نمی‌دهد.

نویسنده، کریم را شخصی معرفی می‌کند که با پول مردم تریاک می‌کشد و کیفور می‌شود. وقتی می‌ترسد از گفته نیش‌دار خود پشیمان می‌شود؛ ولی وقتی ترسش می‌ریزد، با کج خلقی و طلب‌کارانه پاسخ می‌دهد. زارمحمد که در تصمیمش قاطع است، خیلی سریع کار او را تمام می‌کند: «ناگهان لوله تفنگ زیر بغل کریم، رو پیراهنش جا گرفت. کریم فقط سختی لوله را رو گوشت تنش حس کرد و بعد همان‌طور که نشسته بود، تو هوا پرید و صدای خفه گلوله که چسبان گوشت خالی شده بود، پیراهنش را مشتعل ساخت و رو سکو خورد زمین و کف‌آلودی از دهنش بیرون زد» (چوبک، ۱۳۸۴: ۸۴).

مردم در واکنش به این عمل قهرمانانه زارمحمد، رفتاری دوگانه پیش می‌گیرند. عده‌ای می‌خواهند او را لو بدهند، ولی گروهی دیگر جلو آنان را می‌گیرند و او را تحسین می‌کنند و عقیده دارند که: «آخر ظلم همینه» (همان). یعنی عاقبت ظالم باید کشته شود.

دومین شخصی که زارمحمد او را می‌کشد، شیخ ابوتراب است که در محضر او این پول به کریم حاج حمزه داده شده و او، این را به نفع کریم تأیید نمی‌کند. توصیفی که نویسنده از او ارائه می‌دهد، او را مرقّای بی‌درد و زالوصفت نشان می‌دهد: «او مانند یک کنه گاو درشت رو تشک چسبیده بود. ریش سیاه محرابی پر پشتش رو بالش نرم تحت‌الحنک خوابیده بود. سرخ و سفید و گرد و گلوله و چاق و چله و برّاق بود» (همان: ۸۷).

این شخصیت‌پردازی که به شیوه مستقیم به توصیف شیخ ابوتراب پرداخته، موجب می‌شود که خواننده با او احساس هم‌دردی نکند و کار زارمحمد توجیه داشته باشد. علاوه بر این، با طرح تعدادی سؤال که شیخ ابوتراب از ترس، قادر به پاسخ‌گویی آن نیست و اگر هم می‌بود، پاسخی شایسته و درخور آن نداشت، قتل او را موجه جلوه می‌دهد:

- آقا این‌جا که تو نشسته‌ای جای کیه؟

شیخ تته پته‌ای کرد و حرفی از دهانش بیرون نیامد.

- گفتم تو جانشین کی هستی؟

شیخ می‌خواست چیزی بگوید؛ اما زبانش تو دهنش نمی‌گشت و صدا تو گلویش گیر کرده بود.

- زبونت پیش از خودت رفته اون دنیا، هان؟ تو که خیلی خوب بلد بودی، حرف بزنی. رو منبر وعظ می‌کردی و مردم را از آتش جهنم می‌ترساندی. وختی می‌خواستی، پولای من بگیر، اون همه زبون ریختی. اما حالا لال شدی؟ چرا کاغذ دروغی برای من درس کردی و مهرت پاش زدی؟ (چوبک، ۱۳۸۴: ۸۸ - ۸۹).

پس از این که زارمحمد، شیخ ابوتراب را می‌کشد دو زن که بعداً معلوم می‌شود مادر و خواهر شیخ هستند به او حمله‌ور می‌شوند که زارمحمد از روی ناچاری مادر او را با تبر می‌کشد و دست خواهرش را قلم می‌کند. زارمحمد قصد کشتن و ضرب زدن به آن‌ها را ندارد، اما برای فرار خودش مجبور است، دست به عملی بزند که فکرش را هم نکرده است: «تقصیر من نیست. این را دیگه فکرش نکرده بودم» (همان: ۹۰).

مردم نسبت به ضعیف‌کشی همیشه واکنش از خود نشان می‌دهند که این خود نیز از علایم روحیه ظلم‌ستیزی در آنان است:

- آخه کسی رو زن نباید دس بلند کنه. زن ضعیفه (همان: ۹۲).

اما همین مردم می‌دانند که زارمحمد، در کشتن آن‌ها قصدی نداشته و از روی ناچاری دست به آن عمل زده است: «می‌خواستن بگیرنش. چاره‌ای نداشته. تو دعوا که نون و حلوا پخش نمی‌کنن» (همان).

این ظلم‌ستیزی از زارمحمد، شیرمحمد می‌سازد:

- نگو زارمحمد؛ بگو شیرمحمد.

- شیرمحمد. راستی که شیرمحمد.

- شیرمحمد.

- شیرمحمد.

- شیرمحمد (چوبک، ۱۳۸۴: ۹۲).

روحیهٔ ظلم‌ستیزی، خشونت را ترویج می‌دهد و مردم را به این باور می‌رساند که اگر کسی ظالمان را سر جای خود نشانند و نکشد، ستمگران دیگر حساب کار خود را نمی‌کنند:

- شیرمحمد، آخرش پولاش رو با گلوله پس گرفت. بنازم به غیرتش.

- دیگه تو این شهر، حالا حالاها کسی پول کسی رو نمی‌خوره.

- دیگه کسی به کسی ظلم نمی‌کنه.

مردم، او را چوب خدا می‌دانند و حاضرند به او کمک کنند؛ به او پناه دهند و او را فراری بدهند:

- به خدا اگه باید من می‌برم تو خونهٔ خودم، پنهونش می‌کنم و بعد فرارش می‌دم.

- منم همین طور.

- همه طرفش.

- خدا خونهٔ ظالم خراب کنه.

- بله، خدا؛ اما به دست اشخاص مث محمد (همان: ۹۳).

چهارمین نفری که زارمحمد می‌کشد، محمد گنده‌رجب است که در این قضیه، نقش دلال را دارد. محمد گنده‌رجب در خانهٔ آسید محمد علی کازرونی است. نویسنده برای تأکید بر

ظلم‌ستیزی زارمحمد و عدالت‌محوری او، آسید محمد کازرونی را نیز وارد داستان می‌کند:

آسید محمد علی کازرونی تو اتاق مجلسی خانه‌اش رو تشکچه نشسته بود و با محمد گنده‌رجب حرف می‌زد. سید، آدم خرد و لاغر و گندم‌گونی بود که ریش بزی و قُپ‌های تو خالی و پوک داشت... سید و محمد پهلوی هم بودند. آرام و مصمم به سید گفت: «آقا بی‌زحمت تو پاشو برو آن طرف‌تر تا من حسابم را با این نامرد صاف کنم. آقا تو گناهی نداری. مردم

هم ازت تعریف می‌کنن. نذار دس من تو خون تو فرو بره. می‌گم پاشو برو، بگو چشم. من با تو کاری ندارم» (همان: ۹۴).

زارمحمد شخص معتقد و دین‌داری است. به آسید محمدعلی کازرونی که حاکم شرع است، احترام می‌گذارد و وقتی با اعتراض سید نوچه بزار، همسایه کریم حاج حمزه - که همیشه طرف کریم را می‌گرفته است - روبه‌رو می‌شود، می‌گوید: «برو یه نون بخور و صد تا صدقه بده که من عهد کردم، دسم رو سید بلند نکنم؛ هر چند تو هم از جنس همون گوربه‌گوری‌ها هستی» (چوبک، ۱۳۸۴: ۹۶ و ۹۷).

نکته مهم درگیری زارمحمد با سید بزار این است که او خودش را در بین مردم پنهان کرده و خودش را ظاهراً از مردم می‌شمارد و از زبان آن‌ها سخن می‌گوید، ولی زارمحمد از او می‌خواهد که خودش را - که به تأویل نویسنده اشاره به طبقه‌ای دارد که خود را وکیل و وصی مردم می‌دانند - از مردم جدا کند: «من نمی‌پام برای خاطر تو اولاد یزیدبن معاویه چن نفر رو به خاک و خون بکشم. اگه تو مردی بیا جلو تا حالیت کنم یه من دوغ چقده کره می‌ده» (همان: ۹۷).

پنجمین و آخرین نفر آقا علی کچل کار چاق‌کن است. او نیز بارها از زارمحمد پول گرفته تا میانجی‌گری کند و واسطه شود تا پول زارمحمد را از کریم بگیرد و بار آخر چهل تومن از او خواسته است. زارمحمد همان چهل تومن را بهانه می‌کند تا به خانه او راه پیدا کند. نویسنده، برای همراهی کردن خواننده با قهرمانش، تمام تمهیداتی را که می‌اندیشد، مهیا می‌کند. زن آقا علی کچل هم از کار زارمحمد باخبر است و دلش به حال او می‌سوزد و می‌داند که او نمی‌تواند به زبان خوش و با نرم‌خویی پولش را به واسطه شوهرش بازپس بگیرد و می‌داند که شوهرش حق او را نمی‌دهد (رک: همان: ۹۸).

بعد از کشتن آقا علی کچل، زارمحمد که اینک مردم او را شیرمحمد خطاب می‌کنند، در محله «کوتی» وقتی چشمش به دو تفنگ‌چی حکومتی می‌افتد، هم‌چنان آرام و سر به زیر به راه خودش ادامه می‌دهد و می‌نماید که آن‌ها را ندیده. نویسنده تأکید می‌کند که هر دو را شناخته که تنگسیر هستند و تفنگ‌چی‌ها هم او را شناخته‌اند؛ به همین دلیل است که یکی از آن دو داد می‌زند:

- یا الله! خیر باشه زایر. تو هم تفنگ‌چی شدی؟

- بله این کار بهتر از کاسبیه؛ پول مفت و بی‌کاری (چوبک، ۱۳۸۴: ۱۰۱).

زارمحمد با خودش فکر می‌کند: «دیگر نباید تیر در کنم»؛ ولی در این اندیشه هم هست که اگر آنان بخواهند او را دستگیر کنند، ناچار است از تفنگش استفاده کند. نویسنده می‌خواهد خواننده خود را متقاعد کند که تفنگ‌چی‌های تنگسیری سعی می‌کنند با زارمحمد درگیر نشوند و آن‌ها انگار به نوعی بر ظلم‌ستیزی قهرمان داستان صحنه می‌گذارند و با بگو و بخند از زارمحمد می‌گذرند.

تفنگ‌چی آذربایجانی که برای دستگیری زارمحمد به کپر آن‌ها آمده، قصد دستگیری او را دارد، اما تفنگ‌چی دیگر که تنگسیر است به شهرو، زن محمد، قوت قلب می‌دهد که به خاطر حکومت حاضر نیست، رو به یک تنگسیر دیگر تفنگ بکشد و ظلم‌ستیزی او را مورد تأیید قرار می‌دهد؛ حتی از این که زنی را کشته و دست دیگری را قلم کرده او را مقصر نمی‌داند و خود زنان را مقصر می‌شمارد و خوش‌حالی مردم را روایت می‌کند: «اما نمی‌دونی مردم چقدر خوش‌حالت که شرّ این چند تا دغل از سرشون کم شده؛ اما اگر کسی پیداش کنه، ممکن نیس لوش بده» (همان: ۱۱۳).

نویسنده نشان می‌دهد که توده مردم، تفنگ‌چی‌های تنگسیری، حتی آساتور ارمنی و کدخدا هم زارمحمد را دوست دارند و نمی‌خواهند او دستگیر شود و او را لو نمی‌دهند و این، بدین معنی است که همه این افراد باید در یک نقطه با یکدیگر اشتراک داشته باشند و آن نقطه مشترک ظلم‌ستیزی آنان است: «آساتور جدّی گفت: از همه این‌ها گذشته، آدم متدینی بود. من خیلی از آدم‌کشی بدم می‌اد؛ اما این آدم یک وضع به خصوصی داشت. خیلی به او ظلم شده بود. من از وضعش کم و بیش خبر دارم؛ ظلمی که به او شده، اصلاً در این شهر سابقه نداشته» (همان: ۱۳۵).

به باور عبدالعلی دست‌غیب، صادق چوبک می‌خواهد از زارمحمد، رستمی بسازد؛ به طوری که خواننده را تشجیع کند و در او طغیانی از خشم و نفرت بر ضد بیداد و زور و ستم برانگیزد (رک: دست‌غیب، ۱۳۸۰: ۴۵۳) که بازتابی از مضامین و روایت‌های اسطوره‌ای را در این رمان، بنابراین گفتار، مشاهده می‌کنیم. هم از این‌روست که پسر زارمحمد، سهراب نام دارد.

تفنگ‌چی تنگسیر وقتی اسم او را می‌پرسد، پاسخ می‌دهد: «اسم سهرابه». به دنبال آن سؤال می‌کند: «تو می‌دونی که سهراب اسم یک پهلوونی بوده؟» (چوبک، ۱۳۸۴: ۱۱۶) و اشارتی است به بازتاب مضمون اسطوره‌ای رستم و سهراب که البته نویسنده کوشیده، شکلی امروزی به آن ببخشد و تصرف و تغییری در روایت اسطوره بدهد که به پایانی خوش ختم گردد و روحیه استبدادستیزی را در باور آرمان‌گرایانه خود بین مردم و مخاطبانش تقویت کند.

نتیجه‌گیری

- ۱- روحیه استبدادستیزی در ادبیات کلاسیک ایران فقط در نزد عده بسیار کمی از شاعران و گویندگان پارسی‌زبان مانند مولوی و شاعرانی مثل او دیده می‌شود؛ اما در دوره معاصر با خیزش و انفجار عظیم اجتماعی و سیاسی، انقلاب مشروطه، این روحیه تقویت می‌شود و با این که جنبش در نهایت از امپریالیسم و فئودالیسم شکست می‌خورد، ولی با برقراری مجلس و قانون در کشور ضربه‌ای سنگین بر پیکر استبداد وارد می‌کند.
- ۲- رمان‌های معاصر ایران، به ویژه آن دسته از رمان‌ها که به شیوه رئالیسم اجتماعی نوشته شده‌اند، عمل و کنش استبدادستیزی دارند؛ به ویژه رمان برگزیده که در این پژوهش مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار گرفته‌است.
- ۳- صادق چوبک در رمان تنگسیر به طور فعالانه در ترویج روحیه استبدادستیزی و تفکر ظلم‌ستیزی، شرکتی همه‌جانبه دارد؛ برخلاف محمود دولت‌آبادی که در اواخر ماجراهای کلیدر، گونه‌ای از روحیه منفعلانه در طریق استبدادستیزی در پیش می‌گیرد.
- ۴- زایر محمد (زارمحمد) شخصیت اصلی تنگسیر که دوشادوش رئیس علی دلواری، با انگلیسی‌ها جنگیده‌است، تا مدت‌ها سعی می‌کند با کسانی که پول او را بالا کشیده‌اند، مدارا کند، بلکه با زبان خوش بتواند آن را پس بگیرد. تنها زمانی تصمیم به انجام عملی خشونت‌آمیز می‌گیرد که دیگر از گرفتن حقش ناامید می‌گردد.
- ۵- زایر محمد شخصیتی که از عامه مردم به شمار می‌رود؛ نویسنده تلاش کرده به صورتی نمادین از کربلا و عاشورا برای ترویج روحیه استبدادستیزی بهره ببرد.
- ۶- زایر محمد در رمان تنگسیر تا آخر در راه استبدادستیزی و مبارزه با ظلم مصمم هست؛

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. آشوری، داریوش. (۱۳۵۴). *فرهنگ سیاسی*. چاپ اول. تهران: مروارید.
۳. آندرسون، پری. (۱۳۹۰). *تبارهای دولت/استبدادی*. مترجم حسن مرتضوی. چاپ اول. تهران: ثالث.
۴. بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین. (۱۳۷۳). *تاریخ بیهقی*. ج اول. به کوشش خلیل خطیب رهبر. چاپ دوم. تهران: مهتاب.
۵. بشیری، محمود و کشانی، نرگس. (۱۳۸۹). «مکتب ناتورالیسم و صادق چوبک». مجله کتاب ماه ادبیات. شماره ۷۵ (پیاپی ۱۸۹)، صص ۴۷-۵۵.

۶. تینا، کاظم. (۱۳۸۰). «دربارۀ رمان تنگسیر». یاد صادق چوبک. به کوشش علی دهباشی. تهران: ثالث، صص ۳۴۵-۳۵۵.
۷. چوبک، صادق. (۱۳۸۴). تنگسیر. چاپ اول. تهران: جامه‌دران.
۸. خاقانی، بدیل بن علی. (۱۳۹۱). دیوان خاقانی شروانی. تصحیح سیدضیاءالدین سجادی. چاپ دهم. تهران: زوآر.
۹. دولت‌آبادی، محمود. (۱۳۷۲). کلیدر. دورۀ ده جلدی. چاپ نهم. تهران: فرهنگ معاصر.
۱۰. دریابندری، نجف. (۱۳۷۰). «تنگسیر، ساده و صادقانه». معرفی و نقد فیلم‌های امید نادری. تهران: سهیل، صص ۳۲۸-۳۳۴.
۱۱. دست‌غیب، عبدالعلی. (۱۳۸۰). «داستان نویسی صادق چوبک». یاد صادق چوبک. به کوشش علی دهباشی. تهران: ثالث، صص ۴۰۷-۴۶۳.
۱۲. زرشناس، شهریار. (۱۳۸۱). «نسبت ادبیات، تعهد و آرمان‌گرایی». مجله ادبیات داستانی. سال دهم. شماره ۶۶-۶۷. صص ۲۲-۲۵.
۱۳. سعدی، مصلح‌بن عبدالله. (۱۳۸۱). گلستان. تصحیح غلامحسین یوسفی. تهران: خوارزمی.
۱۴. عبداللہی، مہناز. (۱۳۸۱ الف). «سال‌شمار صادق چوبک». یاد صادق چوبک. به کوشش علی دهباشی. تهران: ثالث، صص ۱۱-۱۴.
۱۵. _____ . (۱۳۸۱). «سال‌شمار سیمین دانشور»، بر ساحل جزیرۀ سرگردانی (جشن‌نامۀ سیمین دانشور). به کوشش علی دهباشی. تهران: سخن، صص ۱۹-۲۳.
۱۶. عبادیان، محمود. (۱۳۷۱). درآمدی بر ادبیات معاصر ایران. چاپ سوم. تهران: نشر.
۱۷. عبداللہیان، حمید. (۱۳۸۱). شخصیت و شخصیت‌پردازی در داستان معاصر. تهران: آن.
۱۸. عسگری حسنکلو، عسگر. (۱۳۸۷). نقد اجتماعی رمان معاصر فارسی. تهران: فرزاد روز.
۱۹. میرعابدینی، حسن. (۱۳۸۰). «صادق چوبک نوشتن از اعماق مردم». یاد صادق چوبک. به کوشش علی دهباشی. تهران: ثالث، صص ۵۱۷-۵۳۸.
۲۰. میرعابدینی، حسن. (۱۳۸۶). فرهنگ داستان‌نویسان ایران. چاپ اول. تهران: چشمه.
۲۱. _____ . (۱۳۸۷). صد سال داستان‌نویسی ایران. ۴ جلدی. تهران: چشمه.
۲۲. نصرالله منشی، ابوالمعالی. (۱۳۹۱). ترجمۀ کلیله و دمنه. تصحیح مجتبی مینوی. تهران: امیرکبیر.
۲۳. نوذری، عزت‌الله. (۱۳۸۹). تاریخ اجتماعی ایران. چاپ اول. تهران: خجسته.
۲۴. ویتفوگل، کارل آگوست. (۱۳۹۱). استبداد شرقی. مترجم محسن ثلاثی. تهران: ثالث.
۲۵. یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۸۱). جویبار لحظه‌ها. چاپ چهارم. تهران: جامی.

Manifestations of the Fundamental Aspects of Anti-Despotism Spirit in the Novel *Tangsir*

Abstract

The history of Persian literature is replete with narratives that have portrayed, through eloquent language, the glories or disgraces of just or tyrannical rulers of Iran. Modern Persian novels, too, possess this characteristic - particularly the novel *Tangsir*, which falls within the genre of historical and religious novels and reflects both national and religious myths. The spirit of anti-despotism in this novel is manifested in various ways, which are explored in this article. This study includes an introduction consisting of the statement of the problem, the significance and necessity of the research, research background, objectives, research questions, methodology, generalities and theoretical foundations of the study, manifestations of anti-despotism in *Tangsir*, and finally, a conclusion followed by references.

Keywords: Historical and religious novel, spirit of anti-despotism, *Tangsir*.